



پیاده شده صوت

بدایه الحکمة

استاد علی فرمانی

تدریس شده در سال های ۸۹ تا ۹۲

بخش اول

صوت دروس حوزوی
مقدمه / مرحله اولی

سال ۸۹ - ۹۰

تهیه و تنظیم: حجۃ الاسلام احمد هروی

تمام حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به کانال صدا است

استفاده از این جزوه تنها برای خریدار جایز است

بسمه تعالیٰ

جلسه اول

اولین مسئله، تقسیمات حکمت است. در همه کتب فلسفی هنگام شروع مسئله تقسیمات حکمت طرح میشود. در آشنایی فلسفه شهید مطهری اولین درس مسئله تقسیمات حکمت بالمعنی الاعم است. در کتاب اسفرار هکذا. در کتاب شفای بوعلی هکذا. حتی آیت الله مصباح در کتاب تعلیقه نهایه الحکمہ مدخل نهایه را که می خواهند معنا کنند وارد تقسیمات حکمت می شوند. آموزش فلسفه، شرح منظومه ملاهادی، اشارات، مباحث مشرقیه فخر رازی، شرح موافق، شرح مقاصد، همه کتاب های معقول چه کلامی چه مشائی، چه اشرافی، حکمت الاشراق شیخ اشراف، مطارحات، تلویحات و حتی صدرایی ها شروع مسئله با تقسیمات حکمت است. اما علامه در بدایه و نهایه هیچ اشاره ای به آن نکرده. در اصول فلسفه هم نگفته. چرا؟

سر این ماجرا بر می گردد به تحلیل ما از آن تقسیمات حکمت چیست؟ آیا تقسیمات حکمت را قرار دادی می دانیم، مواضعه ای می دانیم یا تقسیمات حکمت را عقلانی و برهانی و منطقی می دانیم؟ و به عباره اخیری (باید وجه عبارت اخیری بودن این را بگویید) آیا تقسیمات حکمت از جمله امور اعتباریه است یا از جمله امور برهانی و کشفی و حقیقی است؟

این ماجرا، بسیار جدی است لذا تعبیر کردیم به مسئله تحلیل ما از تقسیمات حکمت. این را باید معلوم کنیم تا نوبت به بقیه برسد. و من هنا یظهر اگر کسی بخواهد در تحلیل ماجرا، برود سراغ عرض ذاتی، کما نحن سعنی هکذا فی الدوره السابقة و کذا فی الدور الساقعه لیس علی ما ینبغی. این غلط است. چرا لیس علی ما ینبغی؟

بحث عرض ذاتی، اینکه مسائل یک علم، یک یگانگی دارند، یک قرابت و همسویی با هم دارند و قطعهها این تابع یک محور واحد است و لیس باعتبار المعتبرین چون اگر به اعتبار بود قابل تغییر بود. پس این یک ریشه منطقی و برهانی باید داشته باشد. اگر کسی بخواهد از اینجا شروع کند ماجرا را و بینند محمول مسئله با موضوعش چه رابطه ای دارد و نیز این قضیه با آن قضیه، این باب با آن باب. اگر بینند یک قرابت واقعی که لیس باعتبار المعتبر و بوهم الواهم، این قرابت برقرار است پس ریشه برهانی در ماجرا وجود دارد که باید برگردد به مسئله عرض ذاتی. اگر اینطور بگویید باید از صدر شروع کند نه از ذیل. اگر قرار باشد مسئله برهانی و ملاک برهانی وجود داشته باشد و اجزای این علم را به هم پیوند بوده، اینها را با هم یگانگی درونشان برقرار کند، آن ملاک تابع واقع است و کشفی است، اعتباری نیست. این طرف هم دوباره یک مجموعه‌ی دیگری به یک ملاک دیگری پیدا بشود و این مجموعه را به هم پیوند بدهد که بشود عرض ذاتی در این علم، یعنی ملاک برهانی تکوینی پیدا بشود و ما بشناسیمش و کشفش کنیم، با این فرض این سؤال پیش می آید که مگر در عالم واقع دو تا ملاک تکوینی وجود دارد. اگر یکی است پس باید این دو تا با هم یک قرابت واحدی داشته باشند و نیز آن سه تا و آن چهارتا. پس بر می گردد به یک ملاک واقعی که کل تقسیمات علوم را باید از آنجا شروع کنیم. اگر قرار است عرض ذاتی درست باشد پس باید از فلسفه به معنای اعم شروع بشود. بعد دیگر آن ملاک باید بتواند در درون خودش، چیزی داشته باشد که تقسیمات علوم را به شکل برهانی، درست کند باید پایین. اول همه علوم را از یک انشعاب واحد اصلی شروع کند درست کند تقسیم کند و ان تقسیمات را تقسیم کند تا برسد به خود علوم و خود علوم را تبویب کند. اگر قرار است عرض ذاتی هم ملاک پیکربندی علم باشد و هم ملاک تمایز این علم با علم دیگر باشد و هم ملاک

تبویب خود آن علم باشد، باید بتواند همه را به یک اصل واحد و از آن طرف همه را سر یک نظام واحد طراحی کند. پس اگر قرار باشد این عرض ذاتی در این علم پیاده بشود و در آن علم پیدا نشود یا اگر قرار است در این سه تا علم پیاده بشود اما اصل تقسیم حکمت از اساس، به نظری و عملی بعد نظری به اقسامش و عملی به اقسامش، روی این مدارد برهانی نباشد و به مواضعه و قرارداد و هدف و غایت و عقلا بر گردد، هیچ، کل این کاخی که ساختی روی آب سوار است. اصلا علوم اعتباری چه طور از علوم حقیقی جدا شدند؟ تابع استدلال است؟ پس اگر از بالا این نظام درست نشود نمی شود. اصلا خود تفکیک حقیقی از اعتباری چه طور دارد اتفاق می افتد؟ با ملاک استدلالی است یا گتره؟ لذا اینها را گفتیم تا برسیم به درس اول «آشنایی با منطق» آقای مطهری. آقای مطهری در آنجا گفته: «موضوع منطق چیست؟ ... به جای احوال و آثار از کلمه قلبیه عوارض ذاتی تعبیر کردند. این بی جهت نیست چون آنها دیده اند احوال و آثاری که به یک چیز نسبت داده می شوند. اینجا عرض ذاتی را توضیح میدهد. بر دو قسم است: محمول من صمیمه و محمول بالضمیمه. بعد که توضیح می دهنند می رسند با اینجا که آیا هر علمی باید موضوع معینی باید داشته باشد. چیزی که قطعی است این است که مسائل علوم از لحاظ ارتباط با یکدیگر، همه یک جور نیستند. از بالا شروع می کند نه یک علم. هر عده ای از مسائل مثل این است که خانواده ای مخصوص باشند. باز یک عده دیگر خانواده دیگر. هم چنان که مجموعه ای از خانواده ها در حکم یک فامیل اند. این قربات بین علوم قربات قطعی است نه قراردادی. پس قدر مسلم این است که میان مسائل علمی پیوندهایی وجود دارد. اکنون می خواهیم ببنیم این پیوند ها در کجاست؟ در اینجا دو نظریه است. که می رود سراغ موضوع و عرض ذاتی. پس ماجرای عرض ذاتی را اگر کسی به طور انی از پایین به بالا یعنی از مسائل یک علم به بالا شروع کرد، ریشه ماجرا را متوجه نشده. این خطیط است.

اگر فرصت بود می گفتم که شهید در جاهای مختلف خودش با علم واحد علم واحد آمده و رسیده به یک جا و به خودش اشکال کرده است که اگر از بالا درست نشود ماجرا حل نمی شود. بعد این کتاب را که آخر عمرش نوشته است درست نوشته است و از بالا آمده است پایین.

پس ما باید این ماجرا را از اساس شروع کنیم. در این فضاء علامه یک جمله ای گفتند که اعلام موضوع است. «الحكمة الالهية، علمٌ يبحث فيه عن احوال الموجود بما هو موجود و موضوعها الذي يبحث فيه عن اعراضه الذاتية.» چرا گفته است «اعراضه الذاتية؟» یعنی من اعراض ذاتی به آن شکل که این آفایان گفته اند قبول دارم و با همان می خواهم پیکر بندی بکنم. پس این دال بر قبول نظام عرض ذاتی از سوی علامه است. حالا باید دید علامه با همان ملاک می تواند از بالا تا پایین را درست کند که از آن دست نکشیده است.

و من هنا یظهر اگر کسی در خود یک علم نتواند ارتباط را درست کند نوبت به تمام علوم نمی رسد. اگر کسی توانست یک علم را درست کند اما تمام علوم را نتوانست پس معلوم می شود ملاک ندارد. ما یا بتوانیم همه را درست کنیم یا هیچ. عام مجموعی است. علامه می خواهد بگوید من همه اش را با نظام عرض ذاتی درست کردم لذا بیحث عن عوارضه الذاتیه. اما همه ای با عرض ذاتی درست می کنم که دیگر لازمه اش اشاره به آن تقسیمات حکمت به نظری و عملی ... نمی رسد. این دیگر چیه؟ یعنی خلاف دیدن فلاسفه. فلاسفه می گفتند ما تقسیمات حکمت را چرا اول فلسفه می آوریم؟ چون این بحث است برای همه علوم. فلسفه خودش یکی از علوم است اما چون فلسفه حکمت علیا است، لذا این بحث تقسیمات حکمت را گذاشتند مقدمه فلسفه. علامه از این تقسیمات حکمت عدول کرده. ما باید اول اصل و ملاک تقسیم حکمت به عملی و نظری را بحث کنیم. اول باید قابلیت تقسیم درست شود. ابتدا باید معلوم شود تقسیم حکمت به نظری و عملی چطور است که نظری سه یا چهار قسم است؟(این اشکال آیت الله مصباح است)

به نظر، همه اجله معامله ای که با استادشان علامه داشتند معامله سایر نظامات فلسفی است. پس متفتن این نکته باید شد که علامه از ابتدای حکمت که شروع کردند چرا تقسیمات حکمت را متعرض نشتدند. دیگر نمی توان تعلیقه

و حاشیه بر کلام علامه، از تقسیمات حکمت سروج کنید و بعد بگویید علامه الهیات بالمعنى الاخص را از الهیات بالمعنى العام جدا نکرده و در نظر او، علم خداشناسی با علم هستی شناسی فرق دارد و فلسفه، خداشناسی را شامل نمی شود. اینطور در کتاب آموزش فلسفه آمده. در آموزش فلسفه آمده که علامه اشکال کردند که علم خداشناسی باید از فلسفه جدا بشود. چون علم خداشناسی محمول بالضمیمه است و عرض غریب است. بعد تقسیمات حکمت باید بشود چهارتا نه سه تا [یعنی خداشناسی را هم عرض فلسفه می داند نه داخل فلسفه]. ما می گوییم دست نگه دارید مگر علامه تقسیم حکمت به عملی و نظری کرده که نوبت بررسد به تقسیمات حکمت نظری. علامه عرض ذاتی که می گوید گویا یک بوی دیگر می دهد غیر از آنچه که متعارف بوده که تقسیم می کردند و حالا ما باید ببینیم ماجرا چی بوده؟

(مقاله هفت، مقدمه واقعیت و هستی اشیاء) در اصول فلسفه شهید میرمامیند: تصویر و تدقیق در مسائل هر علم روشن می کند که مسائل علم بیان کننده احوال و آثار یک موضوع به خصوص هستند» عبارت آشنایی با منطق از این عبارت دقیق تر است. شهید این سؤال را مطرح می کند خود موضوع یک علم هم قابل تقسیم به اجزاء است و اینجا می گویید اینها سه باب یک علم است اما در بالا می گویید مثلا اینها دو علم اند خب آنجا هم بگویید دو باب یک علم اند؟ پس یک قانون واقعی و پیوند واقعی است که همه را یک اتصالی برقرار کرده. جواب به این سؤال مطرح شده را مطهری اینطور می گوید که عوارض و احکامی که یه یک شیء نسبت داده می شوند بر دو قسم اند: عوارض اولی یا ذاتی و عوارض ثانوی یا غریب. شهید به حضرت امام اشکال دارند. چون امام عرض ذاتی را قبول ندارد. شهید می گوید: بهترین بیان در عرض ذاتی بیان بوعلی است. حال باید ببینیم بوعلی چه چیز گفته است و چرا خودش تقسیمات حکمت را بحث کرده است و چرا علامه این تقسیمات را ذکر نمی کند ولی عرض ذاتی را ذکر می کنند.

آدرس ها: اصول فلسفه مقدمه مقاله هفت / آشنایی با منطق درس سه / الهیات شفا شهید مطهری درباره موضوع فلسفه / آموزش فلسفه آیت الله مصباح ابتدای کتاب.

جلسه دوم

یکی از مشکلاتی که در این بحث عرض ذاتی وجود دارد، در این بحث موضوع علم وجود دارد یا عمیق تر در بحث مقدمه هر علم وجود دارد، این است که آیا آنچه قرار است در مقدمه علم بحث بشود از موضوع و تعریف و مبادی تصدیقی و تصویری و ... نتایج یک محور برهانی اند یا مقدماتی هستند که به حسب احتیاج معلمین دیده شده؟ این اولین قدم ماست. به عبارت دیگر آیا تابع یک محور برهانی هستیم از ابتدای تا آخر یک علم، یا اینکه تابع احتیاجات بشر هستیم.

با این توضیح علم یعنی مجموعه ای از قیاس های برهانی که مرزبندی های داخل خود دارد.

اروپاییها در این موضوع بدیخت اند و هیچ چیز ندارند. چون با شکستهای متعددی مواجه شدند. با شکست های متعدد به این مسئله چگونگی تکون علوم و کتاب و بحث رفت در زبان شناسی و وقتی بحث را بردن در زبان شناسی، خود زبان شناسی، اعتباری است. سؤال این است اعتبار یک قسمش است. ما می گوییم تابع احتیاجات و سلایق بیندیم یا تابع برهان. چه جوری یک علمی که خودش بحث اعتباری و سلیقه ای و عقلایی است؟ حتی اینها بایدهای مادر در عقلا تصویر نمی کنند، اینها خلقیات و مشهورات بالمعنى الاخص ندارند که مما تتطابق علیه آراء العقلا، اینها هرچه دارند نهایتا ملائمه و منافره است. که در ملائمه و منافره نهایتا یک بایدی کلی تراز یک باید دیگر است. اما آخرش ضمان تطابقت علیه آراء العقلا وجود ندارد. اینها نهایتا ممکن تسلالت علیه اقوام و تعلقت بقطر او منطقه او ... (المنطق) لذا اینها در این فضای بحث ما نیستند. کسی که نهایتا می رسد به اینکه من خارجی

نذاریم یا اگر دارم نمی شناسمش. حالا **بیایید بحث** کنیم که زبانهایمان یکی هست یا نه؟ نکنه این دعواهایی که هزارسال بین فلاسفه و علوم مختلف اتفاق افتاد و بین خودمان در بحثهای معرفت شناسی همه اش ریشه اش به این برگردان که ما زبان های همدیگر را نمی فهمیم؟! کسی که اینطور حرف می زند از این آبادی ما، فرسنگ ها دور است. یا للعسف از برخی اندیشمندان خودمان که می گویند در این رؤوس ثمانیه و بحثهای متداول‌وزیری، اروپا از ما جلوتر است. از لحاظ علمی معلوم می شود اینها به عمق اندیشه اسلامی پی نبرند.

اینها را هم که بگذاریم کنار، پیش خودمان، با توجه به این توضیح، معلوم می شود بسیاری از اندیشمندان از وسط ماجرا، شروع به سیر کردن. یعنی حق این است که این سوال اول مطرح بشود که این بحثی که می گوییم تابع برهان است یا تابع ما؟ یعنی بحث حقیقی است یا اعتباری؟

در این فضاء، یعنی در بحث موضوع ما دو تا متند مشی داریم. یک سری فلاسفه اند و یک سری اصولیون اند. خود اینها ش quo قی در متدها دارند. اما متأسفانه نهنج ورود اصولیون به این بحث دارای همین اشکالی است که گفتیم یعنی از آن سوال اول که گفتیم شروع نمی کنند. مثالش ایضاح الکفایه آ فاضل که از دقیق کلمات اصولیون است در این باب. ایشان می فرمایند: موضوع علم ما بیحث فيه عن اعراضه الذاتیه. وقتی وارد عبارت می شوید اصلاً متعرض این نکته نمی شوند که چرا موضوع علم را اینطور تعریف کردن. بعد که وارد بحث می شوند می گویند اول باید عرض ذاتی را بررسی کنیم. عرض ذاتی مرکب از دو کلمه است. عرض و ذاتی. عرض چیست؟ عرض در مقابل ذاتی باب کلیات خمس است. ذاتی چیست؟ بعد می گویند: برای اینکه عرض ذاتی را بشناسیم باید تبع بکنیم که اعراض چیست؟ نه قسم عرض وجود دارد. حالا باید بحث بکنیم سر اینکه عرض ذاتی را چطور تعریف بکنیم تا بینیم چند دسته از این اعراض را می توانیم ذاتی بکنیم تا بینیم چند دسته داخل علم هستند و چند دسته خارج می مانند. و احسن ما قیل فی هذا المقام کلام کسی است که بتواند طوری تعریف بکند که از نه تا مثلا هشت تای آن را پوشش دهد.

این سبک یعنی چون گفته اند موضوع ما هم می گوییم موضوع. چون گفته اند عرض ذاتی ما هم می گوییم عرض ذاتی . حال دیگه اصطلاحات آنها را نمی گوییم . حالا باید بینیم چطور معنایش بکنیم. (سیر کامل حضرت آیت الله فاضل)

نیز اصول فقه آ مظفر. آمظفر گفت لا حاجه الى الالتزام بان كل علم لابد له من موضوع بیحث فيه عن اعراضه الذاتیه کما تسالمت عليه کلمة المنطقین. ایشان ماجراي موضوع را يك تسالم و اجماع دیده یعنی چون اجماع کردند موضوع داریم پس داریم. چون اجماع کردند عرض ذاتی، پس عرض ذاتی داریم. فقط فرق آ فاضل با آ مظفر این است که آ فاضل می گوید اجماع کردند و ما هم بنا را بر همان می گذاریم و تا آخر می رویم. اما آ مظفر می گوید من برای چی تا آخرش بیایم. اگر تسالم است نمی خواهیم. تسالمی است که منتج هم نیست. اما ته ماجرا اینها از میراث موضوع و عرض ذاتی، يك تسالم و اعتبار و اجماعی دیدند. که مظفر می گوید فان هذا لا ملزم له و لادلیل علیه. تسالم که الزام ساز نیست برای ما. دلیل و برهانی هم ندارد.

حالا در این فضاء، يك قراتی از آخوند خراسانی وجود دارد. آخوند عرض ذاتی را محمول من صمیمه تعریف می کند. این کلمه، در دست و بال اصولیین زیاد تکرار می شود. اصولیین کلام آخوند را اینطور می گویند که محمول من صمیمه آخوند، ۸ قسم از ۹ قسم عرض ذاتی می کند. یعنی گستره اش بیشتر است پس بهتر است. یعنی کان اینها يك قسمی خودند که این علم صد مسئله دارد و ما حالا چه طور عرض ذاتی را تعریف کنیم که این صد مسئله را بگیرد. می شود همان تسالم. کشفی و برهانی و این جور حرفاها دیگر وجود ندارد. این محمول من صمیمه آخوند با محمول من صمیمه در منطق و فلسفه، مشترک لفظی است. فرقشان این است که يکی در موطن تسالم و اعتبار است. آن محمول من صمیم منطق، برای اینجا نیست بلکه اثر واقعی شیء است.

اما می رویم سراغ فلاسفه، آقایانی که می خواهند بگویند ما یک ضابط برخانی داریم و باید از این ضابطه تبعیت کنیم و ربطی به اغراض و آموزش و اینها هم ندارد. شما خواستید از لحاظ آموزشی بحث را مقدم مؤخر کنید بکنید. اما بدانید که روال منطقی و برخانی چیز دیگری است. آنها باید به این سؤال اولاً جواب بدند که برخانتان چیست؟

مفهوم گفت لاملزم له و لادلیل عليه. دلیل فلاسفه بر این عرض ذاتی و بر این موضوع و بر این ضابط برخانی چیست؟ حکما حرفشان این است که دلیل ما خود عرض ذاتی است. درست است که خود عرض ذاتی را در تعریف موضوع آوردیم، اما اینطور نیست که اول باید دلیل بیاوریم بر عرض ذاتی بعد دلیل بیاوریم بر موضوع. بلکه دلیلمان بر موضوع، عرض ذاتی است. دلیلمان بر همه مباحث عرض ذاتی است.

حکما می خواهند بگویند که عرض ذاتی، دلیل بر وجود موضوع است اولاً. همین عرض ذاتی تقسیمات همه علوم را درست می کند و همین عرض ذاتی جایگاه همه مباحث را معلوم می کند ثانیاً. پس هم تمایز علوم به عرض ذاتی است و هم تدوین علوم به عرض ذاتی است.

این وسط یک مسلک دیگری وجود دارد. ما اینکه این ملاک را داریم شکی نداریم. اما غایه‌الامر، این ملاک همه جا به نحو کامل و اتم به دست ما نمی آید مثل خیلی از کشفیات عالم که ممکن است خیلی از جوانب را نشناسیم. حالا آمدیم و نشناختیم، خب حالا می خواهیم یک علمی داشته باشیم یا نه؟ لذا مجبوریم در عالم اثبات و عالم خودمان، برای تمایز علوم و دسته بندیهایمان، یک ملاکی درست کنیم. مقصو ما نیستیم چون نشناختیم. ملاک موضعه ای نیست بلکه تمایز موضعه ای است. موضوع داریم و عرض ذاتی داریم و برخانی است اما چون همه جا به دست ما نمی رسد، مجبوریم در عالم تمایز، یک ملاکی ایجاد کنیم. حال کسی سؤال می کند که این ملاک را در آن علومی که می شناسیم، ازش استفاده می کنیم و در آن علوم دیگر از ملاک دیگری استفاده می کنیم. کسانی به این حرف اشکال کردند که نشد، دعوا سر تمایز علوم است. ما یک دهکده جهانی داریم که همه علوم درونش اند و با دو تا ملاک نمی شود همه علوم را دسته بندی کرد، تداخل بین علوم پیش می آید. و اگر هم اینطور بشود عرض ذاتی را بما هو عرض ذاتی نگرفتیم بلکه چون این تکه را برای من تأمین می کند در اینجا آن را گرفتم و در آنجا نگرفتم.

با توجه به این توضیح، قول اول می گفت که عرض ذاتی هیچ چی. یعنی عرض ذاتی ای نیست و باید دنبال اعتبار و تسامم رفت یعنی نظر اصولیین. قول دوم قول حکماست که می گویند تا آخر باید برخانی رفت تا جایی که تمایز و تبییب را به ما دهد. قول سوم این می شود که قبول داریم مقیاس برخانی وجود دارد اما همه اش به دست من نمی رسد. در این قول، نتیجه این است که ما عرض ذاتی را موضوع علم می شناسیم اما بیوس بذار کنار. می دانیم هست اما نمی دانیم چه طوریه. لذا در عالم اثبات و عالم عقلا درستش می کنیم. اینها عملا در مقام تمایز قائل به متدهای عقلایی می شوند. آیت الله مصباح از مدافعین نظریه سوم است. به نظر ما، آخوند خراسانی هم شاید همینطور باشد. آخوند از سایر اصولیین جداست و به نظر، هم نظر با آیت الله مصباح است. آیت الله مطهری به قول حکام اند و سایر اصولیین هم به قول اول. مظفر می گوید اصلاً موضوع نداریم.

جلسه سوم

دلیل معظمی از فلاسفه برای قاعده الواحد سنتیت علت و معلول است. بعد اینها فکر می کنند که امام هم که اسم سنتیت آورد است با قاعده الواحد کار کرده است.

سنتیت یعنی رابطه بین دو شیء. پس وجود ربطی است. در امور اعتباری وجود ربطی نداریم و امور اعتباری همه از یکدیگر بیگانه هستند.